



موضوع:

تاریخ:

نام و نام خانوادگی:

هدف:

***دانش آموز عزیزم با نام و یاد خدا شروع کن.
ابتدا متن را با دقت بخوان و سپس به سوالات جواب بده . موفق باشی ***

در یک روز سرد زمستانی من به همراه دوستم به پارک نزدیک مدرسه رفتیم. معمولا هفته ای یک یا دو بار با هم به پارک می رفتیم.

ابتدا کسی آن جا نبود اما بعد از چند دقیقه تعدادی از بچه های مدرسه را دیدیم که به طرف ما می آیند. آن ها نزدیک ما رسیدند و با هم سلام و احوال پرسی کردیم. دست یکی از آن ها یک توپ فوتبال بود. آن ها پیشنهاد دادند تا فوتبال بازی کنیم . بنابراین به دو گروه سه نفری تقسیم شدیم. من و دوستم و علی در یک تیم و رضا و حسین وشایان در تیم دیگر. نگاهان پارک ما را دید. او انسان خیلی مهربانی بود.به طرف ما آمد، سوت مخصوصش را از جیبش بیرون آورد و سوت شروع بازی را به صدا درآورد.

بازی را آغاز کردیم .همه ی ما بسیار هیجان زده بودیم . حدود نیم ساعت یک سره دویدیم و بازی کردیم.گویا سال ها بود که فوتبال بازی نکرده بودیم. در این مدت آقای نگاهان ما را از دور نگاه می کرد.خیلی خسته شدیم.من به بچه ها گفتم استراحت کنیم.آن ها حرف مرا قبول کردند و همگی به طرف شیرهای آب رفتیم تا دست و صورتمان را بشوییم و کمی آب بخوریم.

اندکی بعد پدر شایان از راه رسید و به طرف ما آمد. به او سلام کردیم و اوهم جواب ما را داد و از شایان خواست تا همراه هم به خانه برگردند.

ما هم با شایان خداحافظی کردیم. چون یک نفر از جمع ما کم شده بود دیگر نمی توانستیم فوتبال بازی کنیم برای همین من گفتم بهتر است حالا که شایان رفته ، وسطی بازی کنیم. کمی بازی کردیم و دیگر آفتاب هم داشت غروب می کرد.رضا گفت: هوا تاریک شده، بهتر است برای امروز بازی را تمام کنیم و به خانه هایمان برگردیم. از هم دیگر خداحافظی کردیم و به سمت خانه هایمان راه افتادیم.

- 1- کدام کلمه صدای آخر آن - ن می باشد؟
- 2- کلمه ای را پیدا کن که " هم" داشته باشد.
- 3- دو کلمه ی مترادف یعنی هم معنی را پیدا کن و بنویس.
- 4- دو کلمه ی متضاد یعنی مخالف را پیدا کن و بنویس.
- 5- دو کلمه که به صورت جمع می باشد پیدا کن بنویس.
- 6- کدام کلمه به معنای " پذیرفتند" می باشد؟
- 7- چند نفر در داستان بالا وجود داشتند؟